

شرایط گوینده و شنونده در تأثیر سخن از منظر ادب تعلیمی - عرفانی با تکیه بر قرآن و حدیث

محمدحسین بیات^۱

چکیده

در قرآن مجید و احادیث معصومان (ع)، توصیه‌های بسیار مفیدی برای گویندگان و شنوندگان وجود دارد و شرایط ویژه‌ای برای آنان ذکر شده است. با توجه به این که قرآن و سنت سرچشمه همه علوم اسلامی اعم از ادبیات، اخلاق، عرفان و ... می‌باشد، ادبیات تعلیمی - عرفانی نیز که به حقیقت بیانگر مضامین بلند کتاب و سنت است با زبان دل‌نشین نظم و نثر فارسی آن محتوا را به جامعه بشری عرضه کرده است.

نویسنده این مقاله کوشیده تا عوامل مهم تأثیر سخن گوینده بر شنونده را از نظر ادب تعلیمی - عرفانی با تکیه بر آیات قرآنی و احادیث خاندان نبوت (ع) ارائه دهد. این مقاله در چهار بند نوشته شده و هر یک از بندهای چهارگانه خود شامل چند بخش است. در این مقاله، برای اثبات مطلب، علاوه بر آیات و احادیث، تنها از سخنان سعدی، مولوی و حافظ استفاده شده است، چه اینان در این زمینه گوی سبقت از دیگران ر بوده‌اند. **کلیدواژه‌ها:** تأثیر، تأثر، گوینده، شنونده، ادب، اخلاق، عرفان، قرآن و حدیث.

۱- مقدمه

ای خدا جان را تو بنما آن مقام کاندراو بی حرف می‌روید کلام (مولوی)
قال رسول الله (ص): «يا عَلِيُّ لَأَنَّ يَهْدِيَ اللهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»

(شهید ثانی، ۱۳۵۹: ۴۹) یعنی ای علی! این که خداوند به وسیله تو یک نفر را هدایت نماید، برای تو بهتر از دنیا و همه آنچه در آن است، باشد».

اساس کار همه پیامبران الهی، رساندن پیام حق تعالی به مردمان بوده است. حضرت محمد(ص) که خاتم پیامبران و سرور و سالار همه آنان است، چه نام شریفش در کتب همه انبیاء وارد شده و اوصافش ورد زبان شان بوده است، همه انبیاء زمینه ساز ظهور حضرتش بوده اند و آرزوی دیدارش را داشته اند که حقیقت همه ادیان جز دین اسلام چیز دیگری نیست که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ». (آل عمران: ۱۹)

از این رو سخنان کتاب آسمانی آن حضرت نیز در خور مرتبت و مقامش بود که قرآن مجید بر خلاف سایر کتب آسمانی از حیث فصاحت و بلاغت نیز معجزه ماندگار آن حضرت است. بیانات معجزه آسای پیامبر اکرم(ص) و سایر معصومان به قدری تأثیر گذار بوده که همه شنوندگان برخوردار از فطرت سلیم بشری را تحت تأثیر قرار داده است. سخنان شیوای پیامبر در آغاز بعثت، مسافران کعبه را چنان شیفته او می کرد که مشرکان، کاروانیان را از دیدار حضرت منع می کردند.

در تأثیرات سخنان حضرت علی(ع)، داستان ها نگاشته اند و همین بس که نهج البلاغه را «شیوه به جا سخن گفتن» نامیده اند. همچنین در تأثیر سخنان امام حسن و امام حسین و سایر معصومین(ع)، هیچ گونه شبهه و تردیدی نیست.

با اندکی دقت و تأمل به خوبی آشکار می شود که سخنان همه سخنوران اسلامی ملهم از قرآن و احادیث است. در این میان سخنان شاعران و نویسندگان در زمینه های اخلاق و عرفان رنگ و بوی ویژه ای دارد. اینان مضامین بلند قرآن و احادیث را با زبان شیوای نظم و نثر بیان کرده اند و در این باب گوی سبقت از همه نویسندگان و شاعران جهان ربودند. در میان این گروه، سخنان سعدی و حافظ شیرازی و مولوی بلخی لطافتی خاص و عمقی ویژه دارد. نویسنده این مقاله، سعی کرده است تا در این مجال اندک، شرایط گوینده و شنونده را در تأثیر سخن از نظر ادب تعلیمی - عرفانی ملهم از آیات قرآن مجید و احادیث معصومین(ع)، بررسی کند.

این مقاله شامل چهار بند است:

(الف) بحثی کوتاه درباره اساس و ماهیت تأثیر گذاری؛

(ب) بررسی دیدگاه سعدی درباره شرایط گوینده و شنونده در تأثیر سخن؛

ج) بررسی دیدگاه مولوی و حافظ دربارهٔ در باب شرایط تأثیر سخن متکلم در شنونده؛
د) نتیجه‌گیری نهایی.

۲- بحثی کوتاه دربارهٔ ماهیت تأثیر و تأثر

گرچه این بحث تا حدی فلسفی و مربوط به بحث علت و معلول است، لیکن در این جستار به اختصار بدان می‌پردازیم.

میان تأثیر و تأثر تضایف هست، چه تا تأثر نباشد تأثیر معنی ندارد. البته بحث جزء العله جداست که ممکن است پیشتر از معلول موجود باشد، زیرا در حقیقت علت نیست و علت، همان علت تامه است که با وجود معلول همزمان و معاصر است. شایان ذکر است که گاه تأثیرگذاری از یک جانب است؛ مثل اینکه استادی جامع علوم در رشته‌های گوناگون مثل فلسفه، عرفان، اصول فقه و ... شاگردانی بی‌پرورد و گاهی دوطرفه است، مانند ارتباط خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی. خواجه در فلسفه و کلام استاد بود اما در فقه شاگرد علامه بود و علامه بالعکس در فقه استاد و در علوم عقلی شاگرد وی بود.

بدیهی است که تعدد جهت مشکل را حل می‌کند و محال است که با وحدت جهت و حیثیت شیء واحد، هم علت باشد هم معلول.

به اعتراف دوست و دشمن، قرآن مجید و احادیث شریف همچون اقیانوس بی‌کرانی است که همهٔ علوم اسلامی جوئیاریهایی منشعب از آن هستند. فرهنگ قرآن، علی و فاطمه و اولاد آن بزرگواران را در دامن خود پرورش داده و با وجودشان به جمیع جوامع بشری نورافشانی کرده است. صفات کمالی آنان در صدها کتاب ننگند، زیرا که متناهی گنجایش نامتناهی را ندارد، به قول شاعر:

کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماري
و به قول مولوی:

شرح آن ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام
زانکه تاریخ قیامت را حد است حد کجا آنجا که وصف ایزد است

همچنین فرهنگ قرآنی، دانشمندانی چونان بوعلی سینا، محقق داماد، شیخ بهایی، ملاصدرا، سعدی، مولوی، ابن عربی، حافظ و ... را در علوم عقلی و عرفانی در دامن خود پروراند و در فقه و اصول بزرگانی چون علامه حلی، شهید اول و دوم، شیخ انصاری، صاحب

جوهر، آخوند خراسانی، حضرت امام خمینی و دانشمندانی در سایر رشته‌ها را به جامعه بشری عرضه کرده است.

علامه جعفری می‌گوید: «این که در قرآن مجید آمده است: «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (الانعام: ۵۹)، کنایه از این است که همه چیز در قرآن آمده است و قرآن را مراتب نامتناهی است که هر دانشمندی در هر زمان به مقدار ظرفیت وجودی خویش از آن بهره‌مند شود و هر تشنه‌ای از آن دریای بی‌پایان دانش‌ها، تواند نوشید. (بیات، ۱۳۸۲)

بنابراین، آثار ادبی بعد از ورود اسلام ایران، سایه‌ای از نور قرآن است، به‌ویژه آثار سعدی، مولوی و حافظ که ظاهر و باطن سخنان‌شان متأثر از کلام خداست.

۳- بررسی دیدگاه‌های سعدی درباره تأثیر سخن گوینده بر شنونده

در این باب، سخن فراوان است که همه آن‌ها را در سه عنوان کلی زیرمی‌توان خلاصه کرد که هر یک شامل چند بخش است:

۳-۱- شرایط سخن‌گو

۳-۱-۱- روحیه انتقادپذیری سخنور؛

سعدی بدین نکته بسیار تکیه دارد. در جایی می‌گوید: «متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد.»

مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش

(گلستان: باب ۵۳۸/۸)

همین مطلب را باز هم در جایی دیگر چنین آورده است: «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خویش به جمال.»

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم

(همان: باب ۵۳۷/۸)

باز هم با اشاره به پذیرش حق همراه تواضع سخن‌گو، چنین می‌گوید:

یکی را زشت خویی داد دشنام تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام

بتر زانم که خواهی گفتن آنی که دانم عیب من چون من ندانی

(همان: باب ۵۹/۱)

۳-۱-۲- سخن گو نباید به سخنان دروغ توسل جوید

سعدی در این باب چنین می‌گوید: دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر جراحت درست شود نشان بماند؛ چون برادران یوسف به دروغ موسوم شدند، بر راست گفتن نیز اعتماد نماند؛ قال الله تعالی: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً (یوسف: ۱۸)

کسی را که عادت بود راستی
خطا گر کند در گذارند از او
وگر نامور شد به ناراستی
دگر راست باور ندارند از او
(گلستان: باب ۸/۵۸۸)

۳-۱-۳- سخن گو باید مسلط به گفته‌های خود باشد و اگر چنین نبود نباید سخن بگوید و یا خود را در معرض پرسش‌های علمی قرار دهد. حضرت امیر می‌فرماید: «إِذَا سُئِلْتُمْ عَمَّا لَا تَعْلَمُونَ فَاهْرَبُوا.» (شهید ثانی، ۱۳۵۹: ۲۷۹)
سعدی می‌گوید:

نادان را به از خاموشی نیست و اگر این بدانستی نادان نبودی
چون نداری کمال فضل آن به
که زبان در دهان نگه‌داری
آدمی را زبان فضحه کند
جوز بی مغز را سبکباری
امید عافیت آن‌که بود موافق عقل
که نبض را به طبیعت شناس بنمایی
دلیل راه تو باشد به عزّ دانایی
بیرس هر چه ندانی که ذلّ پرسیدن
(گلستان: باب ۸/۵۴۳)

باز هم در جایی دیگر در این باره می‌گوید:

زبان در کش ای مرد بسیار دان
که فردا قلم نیست بر بی‌زبان
فراوان سخن باشد آکنده گوش
نصیحت نگیرد مگر در خموش
حذر کن ز نادان ده مرده گوی
چو دانا یکی گوی و بگزیده گوی
(بوستان، باب ۷/۲۸۹)

سخن دان پرورده پیر کهن
ببیندیشد آنگه برآرد سخن
مزن بی تأمل به گفتار دم
نکو گوی اگر دیر گویی چه غم

بیندیش و آنگه برآور نفس از آن پیش بس کن که گویند بس
(گلستان: دیباچه)

۳-۱-۴ - مردم را از خود بداند و با آنان مجالست و مخالفت کند

حضرت رسول فرمود: «الْإِنْسُ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكِيَ مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ أَعْضَاءُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحَمَى» یعنی مردم به سان بدن واحد هستند که اگر عضوی از بدن ناراحت باشد جمیع اعضای بدن با آن همدردی نماید و شب تا صبح دردمند و بیدار ماند. (گلستان: باب ۷۹/۱) سعدی:

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

(همانجا)

در جای دیگر می گوید:

ز خاک آفریدت خداوند پاک	پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
چو گردن کشید آتش هولناک	به بیچارگی تن بینداخت خاک
چو آن سرفرازی نمود این کمی	از آن دیو کردند از این آدمی

(بوستان: بیت ۱۹۸۰)

در این زمینه احادیث فراوان است. حضرت رسول فرمود: «لَتَتَوَاضَعُ لَإِيْدِ الْعَبْدِ إِلَّا رَفْعَةً» (شهید ثانی، ۱۳۵۹: ۴۵۵)؛ یعنی فروتنی بر آدمی چیزی جز بلندپایگی نیفزاید.

سعدی معتقد است جواب بدی را باید به نیکی داد؛ مطربی شبی در حال مستی با بریط بر سر زاهدی کوفت که هر دو شکست؛ زاهد روز بعد او را یافت و هزینه بریط بدو پرداخت و گفت:

که دوشینه معذور بودی و مست	تو را و مرا بریط و سر شکست
مرا به شد آن زخم و بر خاست بیم	تو را به نخواهد شد الا به سیم

(همان: بیت ۲۴۲۵)

در ارتباط با زبان درشتی می‌گوید:

شر انگیز هم بر سر شر رود	چو کژدم که با خانه کمتر رود
چنین آدمی مرده به ننگ را	که بر وی فضیلت بود سنگ را
نه هر آدمی زاده از دد به است	که دد ز آدمی زاده بد به است

(همان: بیت ۷۱۵)

۳-۱-۵- استفاده از تمثیل در بیان پند و اندرز

سعدی در باب تواضع سخن را همراه با تمثیل چنین بیان کرد:

یکی قطره باران ز ابری چکید	خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم	گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید	صدف در کنارش به جان پرورید
بلندی از آن یافت کو پست شد	در نیستی کوفت تا هست شد

(همان: بیت ۱۹۸۸)

و نیز در باب تأثیر همنشین خوب با تمثیل می‌گوید:

گلی خوش بوی در حمام روزی	رسید از دست محبوبی به دستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری	که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد	وگر نه من همان خاکم که هستم

(گلستان: دیباچه)

حدیث شریف نبوی که فرمود: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ، سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (ابن عربی، ۱۹۸۵ م: ۲۵۶/۱)؛ یعنی خادم هر قومی از آن قوم به شمار آید. ناظر به همین نکته است.

در باب زیان های هم‌نشین ناجنس می‌گوید: هر که با بدان نشیند اگر چه طبیعت ایشان نگیرد به طریق ایشان متهم گردد.

اگر شخصی به خرابات رود برای نماز کردن، منسوب شود به خمر خوردن.

طلب کردم ز دانایی یکی پند
مرا گفتا که با نادان مپیوند
که گر دانای عصری خر بباشی
و گرنادانی ابله تر بباشی
(همان: باب ۵۸۴/۸)

۳-۱-۶- گوینده باید به گفته‌اش باور داشته باشد و گرنه سخنش مؤثر نخواهد بود.
در این زمینه احادیث فراوان و همچنین آیات قرآن مجید فراوان است. امام صادق (ع) فرمود:
«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ» (شهید ثانی، ۱۳۵۹: ۱۳۸)؛ یعنی دانشمندی که
به دانش خویش عمل نکند، سخنش در دیگران مؤثر نیفتد.
حضرت رسول فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعِ النَّاسَ بِعِلْمِهِ» (همان: ۱۵)؛ یعنی
عالمی که علمش برای مردم سودمند نباشد، بیشترین عذاب را بچشد. ، خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه
گویای همین نکته است. هم‌ام گفت: «یا امیر المؤمنین صف لی المتقین.» وقتی حضرت مولا
حدود صد و بیست صفت برای متقین برشمرد، او بیهوش افتاد و مرد: «فَصَعِقَ هَمَامٌ صَعْفَةً
كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا.» در قرآن بارها ذکر شده است که حضرت رسول خود اول کسی بود که به
قرآن ایمان داشت: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (البقره: ۲۸۵)، قُلْ أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ
عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّهِ (آل عمران: ۸۴). و بارها به کسانی که به گفته‌های خود عمل
نمی‌کنند تاخت و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ
تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف: ۳) یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را که انجام
نمی‌دهید بر زبان می‌رانید، زیرا گناه بزرگی است، پیش خداوند آنچه را انجام نمی‌دهید بر
زبان می‌رانید و ...

سعدی در این زمینه می‌گوید: عالم ناپرهیز کار کوری مشعله‌دار باشد. بهدی و لا یبهدی.

علم چندان که بیشتر خوانی
چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند
چار پایی بر او کتابی چند
(گلستان، باب ۵۱۸/۸)

باز در جای دیگر می‌گوید:

ترک دنیا به مردم آموزند
خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و بس
هرچه گوید نگیرد اندر کس

عالم آن کس بود که بد نکند نه بگوید به خلق خود نکند
(همان: باب ۲/۲۱۷)

در ضمن آنکه به گفته خود ایمان دارد، نباید در برابر باطل تسلیم شود:

هان تا سپر نیفکنی از حمله فصیح کو را جز آن مبالغه مستعار نیست
دین و زور و معرفت که سخن دان سجع گوی بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست
(همان: باب ۷/۵۰)

۳-۲- شرایط مستمع

این که مستمع باید آماده پذیرش باشد، مورد اتفاق همه ادیبان است. در مجموع، شنونده از دو جهت باید آمادگی داشته باشد؛ یکی از جهت فهم و ادراک و دیگر از نظر روحی. در ضمن به مستمع سفارش شده تا در هر صورت به سخنان علمی و سازنده سخنور گوش دهد. هر یک از این موارد را در این بخش شرح می‌دهیم:

۳-۲-۱- ملاحظه قدرت فهم و ادراک شنونده

سعدی در این باب می‌گوید:

فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی
فسحت میدان ارادت بیار تا بزند مرد سخنگوی گوی
(همان: باب ۲/۱۶۶)

۳-۲-۲- آمادگی روحی و دوست داشتن در مستمع

سعدی:

حکایت بر مزاج مستمع گوی اگر خواهی که دارد با تو میلی
هر آن عاقل که با مجنون نشیند نباید کردنش جز ذکر لیلی
(همان: باب ۸/۸۳)

بجاست که به استطراد، به کلام مولوی نیز اشاره شود. وی در این باره می‌گوید:

چون که جمع مستمع را خواب برد سنگ‌های آسیا را آب برد
(مثنوی: ۱/۳۱۰)

مستمع چون تشنه و جوینده شد واعظ ار مرده بود گوینده شد

مستمع چون تازه آمد بی‌ملال صد زبان گردد به گفتن، گنگ و لال
(همان: ۱/۲۳۹)

۳-۲-۳- به مستمع نیز سفارش شده تا بکوشد سخنان خوب را فرا بگیرد و کاری به گوینده نداشته باشد که آن گوینده به گفته‌اش عمل می‌کند یا نه. در این زمینه احادیث فراوان است.

رسول اعظم فرمود: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا» (شهبید ثانی، ۱۳۵۹: ۱۹۶)؛ یعنی حکمت گم‌شده مؤمن است؛ پس هر جا که آن را یابد، باید به دست آورد.

سعدی:

گفت عالم به گوش جان بشنو ورنماند به گفتنش کردار
باطل است آن چه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش گر نبشته است پند برد دیوار
(گلستان: باب ۲/۲۱۹)

۳-۳- شرایط سخن

در این باب، مهم‌ترین نکته، رعایت فصاحت و بلاغت است که سخن هم روشن و هم بجا باید گفته شود تا جاذبه داشته باشد.

سعدی:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
(گلستان: دیباچه)

باز هم به بیان دیگر می‌گوید:

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پيله‌ور
(همانجا)

باز هم در جایی دیگر، سعدی توصیه می‌کند که سخن‌گو در مقام تبلیغ نباید نومید شود و اگر به احتمال اندک مستمع داشته باشد از گفتن نباید خودداری کند:

گرچه دانی که نشنوند بگوی هر چه دانی تو از نصیحت و پند

زود باشد که خیره سر بینی به دو پای او فتاده اندر بند

(همان: باب ۴۴۷/۲)

در این زمینه احادیث نیز فراوان است. امام صادق (ع) فرمود: «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ» (شهادت ثانی، ۱۳۵۹: ۲۱۵)

۴- بیان دیدگاه عرفانی حافظ و مولوی درباره تأثیر سخن

پیش از بیان اصل مطلب، توجه به این نکته لازم است که مسائل تعلیمی و اخلاقی گرچه از زبان عارف و عالم اخلاق، به شیوه واحد بیان می‌شود، لیکن میان آن دو تفاوت جوهری در کار است؛ چون سخن عارف علاوه بر جنبه رفتاری و اخلاقی رمزی و بیان‌گر مسائل ژرف عرفانی است. برای مثال، این مطلب در لباس قصه از مثنوی نقل می‌شود تا تفاوت سخن عارف و عالم اخلاق معلوم شود.

مولوی در دفتر سوم قصه‌ای اخلاقی در مقام تعلیم آورده است: جوانی پاک نهاد در زمان حضرت داود که از فقر و فاقه رنج می‌برد، دست به دعا برداشت که خدایا روزی حلالم برسان. روزی، رزق و روزی برای وی طبق میلش رسید:

تا که روزی ناگهان در چاشتگاه کاین دعا می‌کرد با زاری و آه

ناگهان در خانه‌اش گاوی دوید شاخ زد شکست در بند و کلید

آن جوان پنداشت دعایش مستجاب شد، گاو را ذبح کرد تا گوشتش را برای روزی حلال بخورد. از سوی دیگر صاحب گاو که دنبال گاوش بود از جریان آگاه شد و آن جوان را به جرم دزدی و کشتن گاو پیش داود کشاند و گفت:

هین چرا کشتی بگو گاو مرا ابله طرّار انصاف اندر آ

آن جوان پاک‌دل در پاسخ گفت:

آن دعای کهنه‌ام شد مستجاب روزی من بود کشتم نک جواب

(مثنوی: ۲۳۴۷/۳)

داود با توجه به قاعده‌ای که اماره مالکیت است، به نفع صاحب گاو حکم کرد و گفت:

گفت داود این سخن‌ها را بشوی حجت شرعی در این دعوی بگویی

تو روا داری که من بی‌حجتی بنهم اندر شهر باطل سنتی؟

آن جوان با دل سوزان به درگاه باری تعالی زاری کرد و استعانت جست. دل داود درباره آن جوان، دیگر گونه شد و از صاحب گاو خواست تا حکم قطعی یک روز به تأخیر افتد. سپس به محراب نماز روی آورد و با نیایش حلّ مشکل را از خدا خواست و خدایش حقیقت را به او نمود. سر انجام، با تجدید نظر در حکم، به صاحب گاو فرمود: از خسارت چشم بیوش و برو. او فریادش بلند شد که این چه حکم است و چه داد؟ داود فرمود: پس جمله مالت را بدو بخش و برو و گرنه کارت سخت‌تر شود. او خاک بر سر پاشید و جامه بر درید که «به هر دم می‌کنی ظلمی جدید.» داود فرمود: تو و جمله اموال و همه افراد خانواده‌ات ملک این جوانید. خلق به شگفت آمدند. داود گفت: این و زنش غلام و کنیز پدر این جوان بوده‌اند. مولای خود را ناجوانمردانه در نهان به قتل رسانده و همه چیز او را تصاحب کرده‌اند. آن‌گاه فرمود: اکنون همگان در فلان صحرا زیر فلان درخت حاضر می‌شویم تا راز بگشاییم. همگان در آن مکان حاضر آمدند و زیر درخت کاندند و استخوان سر بریده کنار خنجری که نام کشته روی آن حک شده بود، بیرون آوردند. آن‌گاه داود حکم به قصاص فرمود و معلوم شد که این مورد از مصادیق ید عدوانی است و باید طبق قاعده علی الید حکم شود نه قاعده ید.

ولوله افتاد در خلق آن زمان هر یکی ز نار ببرید از میان

(همان: ۲۲۲۴/۳)

بعد از بیان قصه به نحو بسیار آموزنده، آن‌گاه مولوی گفت: آن خونی، رمز نفس اماره و آن جوان مظلوم، رمز عقل و جناب داود رمز خدا و خلیفه الهی در زمین و ذبح آن گاو رمز کشتن خواسته‌های نفسانی و دنیاگرایی است.

مدّعی آن گاو نفس تست هین خویشتن را خواه کرده‌است و مهین

آن کشنده گاو عقل تست رو بر کشنده گاو تن منکر مشو

(همان: ۲۵۴۱/۳)

بنابراین، شرایط عرضه سخن را از دیدگاه حافظ و مولوی در سه عنوان کلی می‌توان خلاصه کرد که هر یک شامل چند بخش است:

۴-۱- سنخیت و مماثلت

برجسته‌ترین چیزی است که عرفان اسلامی در سخن گفتن لازم می‌داند و شامل مراتب گوناگون است. در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۴-۱-۱- سنخیت و مماثلت بالفعل

این نوع سنخیت در صورتی است که شنونده، گوینده را از نظر ظاهر و باطن همسان و نزدیک به خود بداند. با توجه به این نکته است که حافظ می‌گوید: عاقلان، سخن عاقلان و عاشقان نیز سخن عاشقان توانند فهم کرد نه بالعکس و به این ترتیب سایر اقشار علمی مثل فقیه و فیلسوف و ... حتی در مسئلهٔ مذهب. برای مثال شیعیان به سخنان علمای شیعه و اهل سنت به سخنان عالمان خود توجه دارند، چون سنخیت بر قرار است.

حافظ:

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگرداندند
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

(غزل ۱۹۲)

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست هرچه گوید در حق ما جای هیچ اکراه نیست

(غزل ۷۱)

تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید زان که آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

(غزل ۲۸۶)

در جای دیگر می‌گوید:

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست توهم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
یکی است ترکی و تازی در این معامله حافظ حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی

(غزل ۸۵)

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرد در درد و خود پرستی

(غزل ۴۳۵)

جو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من خطا اینجاست

(غزل ۱۷۸)

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آن که این کار ندانست در انکار بماند

(غزل ۱۷۸)

مولوی، عارف نامدار اسلامی، بدین نکته بسیار تأکید کرده و با استفاده از تمثیل و قصه این مطلب را به شکل بسیار شیوا بیان کرده است. در گفتن سخن باید سنخیت در کار باشد. در قاعده‌ای کلی می‌گوید:

هان و هان هشدار بر ناری دمی اولاً برجه طلب کن محرمی
در قصه طوطی و بقال صاحب دکان به جرم ریختن روغن، چنان بر سر طوطی کوفت که آن طوطی کل و لال شد. بقال، به خاطر از دست دادن طوطی سخن گو اسفناک بود. روزی شخص طاسی بدان جا آمد. طوطی که هم جنس و هم شکل خود را یافت، زبان گشود:

طوطی اندر گفت آمد آن زمان بانگ بر درویش زد که هی فلان

از چه ای کل با کلان آمیختی تو مگر از شیشه روغن ریختی

(مثنوی: ۱/۲۶۰)

مولوی در قصه اجتماع مرغان با سلیمان، می‌گوید آنان همزبان خود را یافتند و راز گفتن آغاز کردند:

جمع گشته جمله مرغان چیک چیک با سلیمان گشته افصح من اخیک

همزبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است

پس زبان محرمی خود دیگر است هم‌دلی از همزبانی بهتر است

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

غیر نطق و غیر ایما و سجال صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

(همان: ۱/۱۲۳۱)

باز هم در قصه طوطی و بازرگان طوطی محبوس است، راه نجات خود را از طوطیان آزاد می‌طلبد و یک طوطی آزاد با مردن خود راه نجات بدو می‌آموزد. بازرگان که عزم سفر به هندوستان داشت، به طوطی گفت: چه تحفه از هندوستان خواهی تا برایت بیاورم؟

چون که بازرگان سفر را ساز کرد
سوی هندوستان شدن آغاز کرد
گفت طوطی را چه خواهی ارمغان
کارمت از خطه هندوستان
گفتش آن طوطی که آنجا طوطیان
چون بینی کن ز حال ما بیان
که فلان طوطی که مشتاق شماس
از قضای آسمان در حبس ماست
(همان: ۱۵۹۵/۱)

بازرگان به هندوستان که رسید:

مرکب استانید و پس آواز داد
آن سلام و آن امانت باز داد
طوطیی ز آن طوطیان لرزید و پس
اوفتاد و مرد و بگسستش نفس
(همان: ۱۶۳۱/۱)

بازرگان چون از سفر بازگشت، طوطی حال را پرسید، بازرگان گفت: همین که پیامت رساندم، یکی از طوطیان لرزید و مرد:

آن یکی طوطی ز دردت بوی برد
زهره اش بدرید و لرزید و بمرد
طوطی محبوس نیز همین که این سخن را شنید در قفس افتاد و مرد:
چون شنید آن مرغ کان طوطی چه کرد
هم بلرزید و فتاد و گشت سرد
(همان: ۱۷۳۶/۱)

بازرگان، طوطی را از قفس بیرون انداخت:

بعد از آنش از قفس بیرون فکند
طوطیک پربد تا شاخ بلند
گفت آن طوطی به فعلم پند داد
که رها کن لطف آواز و وداد
(همان: ۱۸۷۰/۱)

مولوی در این قصه نشان می‌دهد که تواضع کردن و مردن از خودخواهی و خود بزرگ‌بینی، سبب تأثیرگذاری در مستمعان است.

باز هم در قصه‌ای دیگر مسئله همراه شدن با شنونده را چنین ذکر می‌کند:

یک نحوی گفت: ضرب زید عمر و آ، شنونده‌ای گفت: زید به چه جرمی عمرو را بزد. نحوی گفت: آنچه گفتم فقط مثالی بود. شنونده فهم نکرد و نپذیرفت. نحوی گفت: فرق عمرو با عمر یک واو است که عمرو واو دارد، لیکن عمر واو ندارد. او یک واو دزدیده بود. بدان جهت وی را

تنبیه کردم. آن‌گاه شنونده پذیرفت. خلاصه قصه از زبان مولوی چنین است:

گفت نحوی زید عمرواً قد ضرب	گفت چونش کرد بی جرمی ادب
زید و عمرو از بهر اعرابست و ساز	گر دروغ است آن تو بر اعراب ساز
گفت نی من این ندانم عمرو را	زید چون زد، بی‌گناه و بی‌خطا
گفت او ناچار لاغی برگشود	عمرو یک واوی فزون دزدیده بود
زید واقف گشت و دزدش را بزد	چون که از حدّ برد او را حدّ بزد
گفت اینک راست پذیرفتم بجان	کز نماید راست در پیش کژان

(همان: ۳۶۹۰/۲)

باز هم مولوی در قصه‌ای دیگر مسئله هم‌زبانی و سنخیت را به شکل بسیار آموزنده و زیبا بیان می‌کند:

اختلاف خلق از نام اوفتاد	چون به معنی رفت آرام اوفتاد
اندرین معنی مثالی خوش شنو	تا نمانی تو اسامی را گرو
چارکس را داد مردی یک درم	هر یکی از شهری افتاده بهم
فارسی و ترک و رومی و عرب	جمله با هم در نزاع و در غضب
فارسی گفتا از این چون وارهم	هم بیا کاین را به انگوری دهیم
آن عرب گفتا معاذالله لا	من عنب خواهم نه انگور ای دغا
آن که بود از ترک گفتا ای گزم	من نمی خواهم عنب خواهم اوزم
آن که رومی بود گفت این قیل را	ترک کن خواهم من استافیل را
در تنازع مشّت بر هم می‌زدند	چون ز سرّ نام‌ها غافل بدند
صاحب سرّی عزیزی صد زبان	گر بدی آنجا بداری صلح‌شان
پس بگفتی او که با این یک درم	آرزوی جمله‌تان را می‌خرم
که شما خاموش باشید انصتوا	تا زبان‌تان من شوم در گفتگو

(همان: ۳۷۴۵/۲)

مولوی مسئله جنسیت و مماثلت در گفتگو را با ذکر قصه‌ای چنین آورده است: کودک زنی، روی ناودانی رفته بود و با هیچ حيله‌ای نتوانستند به بامش باز آرند مشکل را خدمت حضرت امیر(ع) برد و حضرت فرمود: کودکی به بام بپرید تا کودک برای بازی با او باز گردد:

گفت شد بر ناودان طفلی مرا	یک زنی آمد به پیش مرتضی
تا ببیند جنس خود را آن غلام	گفت طفلی را بر آور هم بیام
جنس بر جنس است عاشق جاودان	سوی جنس آید سبک زان ناودان
جنس خود، خوش خوش بدو آوردرو	زن چنان کرد و چو دید آن طفل او
تا به جنسیت رهند از ناودان	زان بود جنس بشر پیغمبران
با ملایک چون که هم جنس آمدند	عیسی و ادیس بر گردون شدند
جان شان شاگرد شیطانان شده	کافران هم جنس شیطان آمده

(همان: ۲۶۷۶/۴)

مولوی در ادامه مطلب می‌گوید: تأثیر معجزات پیامبران در مردمان اندک است و معجزات برای دفع دشمنان بوده و مردم در اثر تأثیر جنسیت ایمان می‌آورند:

بوی جنسیت کند جذب صفات	موجب ایمان نباشد معجزات
بوی جنسیت پی دل بردن است	معجزات از بهر قهر دشمن است

(همان: ۱۷۷۷/۶)

در مجموع، قانون تجاذب همه جا حاکم است:

گرم گرمی را کشید و سرد سرد	در جهان هر چیز چیزی جذب کرد
نوریان مر نوریان را طالبند	ناریان مر ناریان را جاذبند

(همان: ۸۱/۲)

عاطلان را چه خوش آید عاطلی	باطلان را چه ریاید باطلی
جز مگر از مکر تا او را خورد	گرگ بر یوسف کجا عشق آورد

(همان: ۲۰۵۵/۲)

و سرانجام مولوی می گوید:

سَرِّ پنهان است اندر زیر و بم	فاش اگر گویم جهان بر هم زخم
بالب دمساز خود گر جفتمی	همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی
هر که او از هم زبانی شد جدا	بی‌نوا شد گرچه دارد صد نوا

(همان: ۲۷/۱)

در احادیث ما، بدین نکته بسیار اشاره شده است. حضرت علی (ع) فرمود: «إِنَّ هَاهُنَا لِعِلْمًا جَمًّا لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً» (سیدرضی، ۱۳۴۵: حکمت ۱۳۹)؛ یعنی در سینه‌ام علم بسیار نهفته کاش کسی می‌یافتم که با من سختی می‌داشت تا بدو تعلیم می‌کردم.

۴-۱-۲- تأثیر هم‌نشینی در تکامل گوینده و شنونده

آدمی باید مصاحبت با کاملان را برگزیند و از ناجنس دوری کند تا همه صفاتش مشابه او شود. چون او سخن راند و به سان او به سخنان فرهیختگان گوش جان سپارد.

حافظ:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح	هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را
ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد	وقت آن است که بدرود کنی زندان را

(غزل ۹)

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس	که نه هر کوورقی خواند معانی دانست
---------------------------------	-----------------------------------

(غزل ۴۸)

با توجه به همین نکته است که حافظ هم‌نشینی با یار الهی را با هیچ چیز برابر نمی‌داند و می‌گوید:

ما را ز خیال تو چه پروای شراب است	خم گوسر خود گیر که خمخانه خراب است
گر خمر بهشت است بریزید که بی‌دوست	هر شربت عذیبم که دهی عین عذاب است

(غزل ۲۹)

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار	چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم
سایه طوبی و دل جویی حور و لب حوض	به هوای سر کوی تو برفت از یادم

(غزل ۳۱۷)

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر و حور
تلقین و درس اهل نظر یک اشارتست
با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم
(غزل ۳۵۳)

چل سال بیش رفت که من لاف می‌زنم
هرگز به یمن عاطفت پیر می‌فروش
کز چاکران پیر مغان کمترین منم
ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم
(غزل ۳۴۳)

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت
این جان عاریت که به حافظ سپرد دوست
یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم
روزی رخس بینم و تسلیم وی‌کنم
(غزل ۳۵۱)

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد
هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم
کز چاکران در گه پیر مغان شدم
(غزل ۳۲۱)

و نیز حافظ بارها توصیه کرد که از مصاحب ناجنس احتراز لازم است :

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
نخست موعظه پیر صحبت این حرفاست
و این یکاد بخوانید و در فرارز کنید
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
(غزل ۲۴۴)

مولوی در این زمینه نیز بسیار سخن گفته است. مسئله فناء فی الله در اثر همین مصاحبت با یاران الهی و پیران طریقت است. برای رعایت اختصار ناچار به برخی از سخنان وی اشاره می‌شود؛ البته احادیث فراوان نیز در این باره در کتب حدیث ثبت است. امام صادق (ع) فرمود: «لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ فَتُظَلِّمُوها» یعنی سخنان حکمت‌آمیز با جاهلان نگویند که در آن صورت بر آن سخنان با حکمت جفا کرده باشید. (شهید ثانی، ۱۳۵۹: ۲۱۳)

مولوی درباره دوری از یار ناموافق و ناهم‌جنس می‌گوید:

ای فغان از یار ناجنس ای فغان
هم‌نشین نیک جویند ای مهان
(مثنوی: ۲۹۵۰/۶)

حق ذات پاک الله الصمد که بود به مار بد از یار بد
 مار بد جانی ستاند از سلیم یار بد آرد سوی نار مقیم
 (همان: ۲۶۳۴/۵)

مولوی در این باب قصه‌ای از حضرت عیسی نقل می‌کند که آن حضرت روزی به کوه فرار می‌کرد. یکی از یاران به آن حضرت گفت از چه گریزانی؟ حضرت فرمود: از احمق:

گفت از احمق گریزانم برو می‌رهانم خویش را بندم مشو
 گفت آخر آن مسیحا خود توی که شود کور و کر از تو مستوی
 چون بخواهی تو فسون بر مرده‌ای بر جهد چون شیر صید آورده‌ای
 گفت آری گفت پس ای روح پاک هر چه خواهی می‌کنی از کیست باک
 عیسی در پاسخ گفت: من اسم اعظم بر کور و کر و مرده خواندم شفا یافتند و مرده زنده شد، لیکن در احمق بی اثر بود:

که فسون و اسم اعظم را که من بر کر و بر کور خواندم شد حسن
 بر تن مرده بخواندم گشت حی چون که بر لاشه بخواندم گشت شه
 خواندم آن را بر دل احمق به ودّ صد هزاران بار و درمانی نشد
 گفت حکمت چیست کانجا اسم حق سود کرد اینجا نبود آن را سبق
 گفت رنج احمقی قهر خداست رنج کوری نیست قهر آن ابتلاست
 (همان: ۲۶۱۰/۳)

مولوی بارها به هم‌نشینی با کاملان و آگاهان توصیه کرد، زیرا نتیجه آن ترقی انسان به فناء فی الله است. از این رو می‌گوید:

هر که خواهد هم‌نشینی با خدا تا نشیند در حضور اولیاء
 از حضور اولیاء گر بگسلی تو هلاکی زان که جزو بی‌کلی
 (همان: ۲۱۶۶/۲)

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر
 گر نباشد سایه او بر تو گول بس تو را سر گشته دارد بانگ غول

از نبی بشنو ضلال رهروان
که چه سان کرد آن بلیس بد روان
صد هزاران ساله راه از جاده دور
بردشان و کردشان ادبار و عور
(همان: ۳۰۱۰/۱)

مر تو را عقلی است جزوی در نهان
کامل العقلی بجو اندر جهان
جزء تو از کل او کلی شود
عقل کل بر نفس چون غلی شود
(همان: ۲۱۰۵/۱)

نکته مهم آن است که در انتخاب پیر باید هوشیار بود تا مبادا به جای پیران راستان، گرفتار شیاطین خوش کلام و خوش ظاهر شد:

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نباید داد دست
شیر پشمین از برای گد کنند
بومسیلم را لقب احمد کنند
(همان: ۳۱۶/۱)

بنابر حدیث، «الْمُؤْمِنُ مِرْأَةُ الْمُؤْمِنِ» یاران الهی آینه جان آدمی هستند:

آینه جان نیست إلا روی یار
روی آن یاری که باشد زان دیار
چون که مؤمن آینه مؤمن بود
روی او زالدگی ایمن بود
چون ز تنهایی تو نومیدی شوی
زیر سایه یار خورشیدی شوی
(همان: ۲۸/۲)

هر که با یار الهی هم‌نشین شود، در اسرار به روی وی گشوده شود:

یار را با یار چون بنشسته شد
صد هزاران لوح سردانسته شد
لوح محفوظ است پیشانی یار
راز دو کونش نماید آشکار
(همان: ۱۸۵۱/۶)

۴-۲- گوینده از ادعا و لاف گزار باید دوری کند

شایان ذکر آن که در عرفان این موضوع، تعمیم دارد و شامل عشق ورزی دروغین و دین ادعایی نیز می‌شود. حافظ می‌گوید:

دوش بامن گفت پنهان نکته دانی تیز هوش
وز شما پنهان نشاید سرّ پیر می فروش

بر بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش

(غزل ۸۶)

در ره عشق نشد کس به یقین محرم راز
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف
هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد
مدعی گو لغز و نکته به حافظ مفروش
کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد

(غزل ۱۲۵)

حلقه پیر مغان از ازلم در گوش است
بروای زاهد خودبین که ز چشم من وتو
برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود
راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود

(غزل ۲۰۵)

لاف عشق و گله از یار زهی لاف گراف
عشق بازان چنین مستحق هجراند

(غزل ۱۹۳)

مولوی طبق شیوه خود با استفاده از زبان قصه، این مطلب را زیباتر و مفصل تر بیان کرد. در قصه‌ای گفت: شغالی خود را در خم رنگ رزی بیفکند، چون بیرون آمد دید چه خوش رنگ شده است. پیش شغالان آمد که من طاووس علیین شدم. سرانجام شغالی تیز هوش او را بشناخت و مضحکه خاص و عام شد:

آن شغالی رفت اندر خم رنگ	اندر آن خم کرد یک ساعت درنگ
پس برآمد پوستش رنگین شده	که منم طاووس علیین شده
ای شغالان هین نخوانیدم شغال	کی شغالی را بود چندین جمال
آن شغالان آمدند آنجا به جمع	همچو پروانه به گرداگرد شمع
پس بگفتندش که طاووسان جان	جلوه ها دارند اندر گلستان
توچنان جلوه کنی گفتا که نی	بادیه نارفته چون گویم منی
یک شغالی پیش او شد کای فلان	شید کردی تا شدی از خوش دلان
شید کردی تا به منبر بر جهی	تا ز لاف این خلق را حسرت دهی

بس بکوشیدی ندیدی گرمی پس ز شید آورده‌ای بی‌شرمی
گرمی آن اولیاء و انبیاست باز بی شرمی پناه هر دغاست

(مثنوی: ۷۳۰/۳ و ۷۷۵)

باز هم در قصه‌ای گفت: مردی لافزن هر بامداد سبلت خود با پوست دنبه چرب می‌کرد و پیش منعمان لاف همی‌زد که ثروت من چنان و چنین است. روزی گربه‌ای آن پوست دنبه برداشته فرار کرد. فرزندش از ترس با رنگ پریده سوی پدر آمد و در جمع منعمان گفت: بابا! آن دنبه که هر صبح بدان سبلت چرب می‌کردی گربه برد. حاضران جمله به خنده آمدند و آن مرد مضحکه شد.

پوست دنبه یافت شخصی مستهان	هر صباحی چرب کردی سبلتان
در میان منعمان رفتی که من	لوت چربی خورده‌ام در انجمن
دست بر سبلت نهادی در نوید	رمز، یعنی سوی سبلت بنگرید
اشکمش گفתי جواب بی‌طنین	که اباد الله کید الکافرین
چون شکم خود را به حضرت در سپرد	گربه آمد پوست آن دنبه ببرد
از پس گربه دویدند او گریخت	کودک از ترس عتابش رنگ ریخت
آمد اندر انجمن آن طفل خرد	آبروی مرد لافی را ببرد
گفت آن دنبه که هر صبحی بدان	چرب می‌کردی لبان و سبلتان
گربه آمد ناگهانش در ربود	بس دویدیم و نکرد آن جهد سود

دنبال این خبر خنده آمد حاضران را از شگفت.

مولوی در آخر قصه می‌گوید:

راستی پیش آریا خاموش کن و آن گهان رحمت ببین و نوش کن

(همان: ۴۰/۳)

۳-۴- مشورت با مردمان به خصوص عاقلان و پیروی از آنان بر گویندگان لازم است
بی‌تردید مسئله مشورت یک اصل قرآنی است. در سوره شوری آیه ۳۸، به عموم مؤمنان دستور مشورت آمده: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»؛ در سوره

آل عمران آیه ۱۵۹ به رسول اعظم دستور مشورت داده: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»؛ و در سوره بقره آیه ۳۰، خداوند با فرشتگان در باب خلقت آدم مشورت کرده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ». حافظ درباره مشورت با دانایان و پیروی از ارشادات ایشان می گوید:

سال ها پیروی مذهب رندان کردم تا به فتوی خرد حرص به زندان کردم
 من به سر منزل عنقانه به خود بردم راه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم
 (غزل ۳۱۹)

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد وان چه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد
 مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش کو به تأیید نظر حل معما می کرد
 (غزل ۱۴۲)

بدیهی است که مولوی در این زمینه نیز مفصل تر سخن رانده است که به برخی از آنها به اختصار اشاره می شود:

مولوی می گوید: مشورت کردن، ارج نهادن به مردمان باشد و گرنه خدا و پیامبر خدا برای کشف مجهول مشورت نکنند.

مشورت می رفت در ایجاد خلق جان شان در بحر قدرت تا به خلق
 چون ملایک مانع آن می شدند بر ملایک خفیه خنک می زدند
 (مثنوی: ۱۷۰/۲)

درباره مشورت حضرت رسول با یاران و پیروان می گوید:

امر شاورهم پیمبر را رسید گرچه رایی نیست رایش را ندید
 در ترازو جو رفیق زر شده است نی از آن که جو چو زر گوهر شده است
 هم چنین مه را ز اختر ننگهاست در میان اختران بهر سخاست
 (همان: ۳۰۸۴/۱)

سپس در فواید مشورت می گوید:

مشورت ادراک و هوشیاری دهد عقل ها مر عقل را یاری دهد

گفت پیغمبر بکن ای رای زن مشورت، کالمستشار مؤتمن
(همان: ۱۰۵۹/۱)

مشورت در کارها واجب بود تا پیشمانی در آخر کم شود
عقل قوت گیرد از عقل دیگر پیشه‌گر کامل شود از پیشه‌گر
(همان: ۲۲۸۶/۲)

عقل با عقل دیگر دو تا شود نور افزون گشت و ره پیدا شود
(همان: ۲۵/۲)

زان که با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی و بد گفت شد
(همان: ۲۰/۲)

به خصوص در مشورت با کاملان تأکید می‌کند:

مشورت کن با گروه صالحان بر پیمبر امر شاورهم بخوان
امرهم شورا، برای این بود کز تشاور سهو و کژ کمتر شود
کاین خردها چون مصابیح انور است بیست مصباح از یکی روشن تر است
(همان: ۲۶۱۱/۶)

خلاصه کلام آن که: مشورت ارج نهادن به غیر و تواضع باشد که غرور آدمی را می‌شکند. مولوی با اشاره و تلمیح به قصه حضرت یعقوب و یوسف، هم‌چنین طوطی و بازرگان - که طوطی با خاموش شدن و خود را به مردگی زدن نجات یافت - و توجه حضرت عیسی به افتادگان و مردگان می‌گوید:

پیش یوسف نازش خوبی مکن جز نیاز و آه یعقوبی مکن
معنی مردن ز طوطی بد نیاز در نیاز و فقر خود را مرده ساز
تا دم عیسی تو را زنده کند همچو خویشت خوب و فرخنده کند
در بهاران کی شود سر سبز سنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ
(همان: ۵۳/۱)

۵- نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث مقاله نتایج زیر به دست می‌آید:

۱-۵- مباحث تعلیمی اخلاقی از نظر علمای اخلاق و عارفان نامدار گرچه به ظاهر یکسان است، لیکن تفاوت جوهری دارند، زیرا در علم اخلاق صرف پند و اندرز سازنده توجه می‌شود، لیکن در عرفان هر بحثی رمزی از حقیقتی فراسوی ظاهر است. به دیگر بیان، وجه اشتراک اخلاق و عرفان صفای دل است، لیکن علمای اخلاق با نظم ویژه و ترتیب خاص با توصیه به تخلیه درون از آرایش توجه به مظاهر دنیوی و در پی آن تخلیه و آراستن به صفات حمیده، آدمیان را به سمت کمال هدایت می‌کنند، در حالی که عارفان، آدمیان را به عبور از مرحله ظاهر و وصول به فنای فی الله وا می‌دارند.

۲-۵- متکلم موفق کسی است که علاوه بر احاطه بر نظر علمای اخلاق از دیدگاه‌های ادیبان و عارفان نامداری همچون سعدی، حافظ و مولوی و ... آگاهی کامل یابد تا تأثیرات سخنانش روزافزون باشد.

۳-۵- متکلم موفق کسی است که در سخن گفتن، شیوه تمثیل راهمچون قرآن مجید و کتب معتبر عرفانی مانند مثنوی و ... به کار گیرد و در حد امکان بکوشد تا میان خود و شنونده سنخیت ایجاد کند.

۴-۵- گوینده باید بر مضامین قرآنی و احادیث معصومان اشراف کامل داشته باشد. هر جا که لازم باشد به آیه‌ای از کلام خدا و حدیثی از معصومین (ع) استناد کند. بدیهی است انسانی از بلاغت بهره‌مند خواهد بود که در سخنرانی‌های حماسی به آیات جهاد و احادیث فضیلت دفاع از دین و میهن، استناد کند.

۶- کتاب‌شناسی

۱- قرآن مجید.

۲- ابن عربی، محیی‌الدین (۱۹۸۵م). فتوحات مکیه، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۳- بیات، محمدحسین (۱۳۸۲). «تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی»، مجله ادب، شماره ۱۷.

۴- حافظ، شمس‌الدین (۱۳۴۳). دیوان حافظ، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.

۵- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶). بحر در کوزه، تهران: انتشارات علمی.

۶- همو (۱۳۶۶). سرّ نی، تهران: انتشارات علمی.

- ۷- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۵۹). بوستان، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۸- همو (۱۳۴۴). گلستان، به اهتمام خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۹- سیدرضی، محمدبن حسین (۱۳۴۵). نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام، انتشارات آفتاب.
- ۱۰- شهید ثانی، زین‌الدین (۱۳۵۹). آداب تعلیم و تربیت در اسلام (ترجمه منیة‌المربد)، ترجمه سید محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۱- شریعت، محمدجواد (۱۳۶۳). کشف‌الایات مثنوی، اصفهان: انتشارات کمال.
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۶۲)، مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، انتشارات مولی.
- ۱۳- معین، محمد (۱۳۶۹). حافظ شیرین‌سخن، تهران: انتشارات معین.
- ۱۴- نیاز، سعید (۱۳۶۶). حافظ‌شناسی، انتشارات پژنک.